

چهاردم ربیع الأول مصادف با به درک واصل شدن یزید بن معاویه (لعنت الله علیه)

<?xml encoding="UTF-8">



درباره یزید و هلاکت وی

روایات مختلفی وجود دارد، از جمله آنکه یزید روزی با اصحابش به قصد شکار به صحرا رفت. به اندازه دو یا سه روز از شهر شام دور شد، ناگاه آهویی ظاهر شد یزید به اصحابش گفت: خودم به تنهایی در صید این آهو اقدام می‌کنم کسی با من نیاید. آهو او را از این وادی به وادی دیگر می‌برد. نوکرانش هر چه در پی او گشتند اثری نیافتند.

یزید در صحرا به صحرانشینی برخورد کرد که از چاه آب می‌کشید. مقداری آب به یزید داد ولی بر او تعظیم و سلامی نکرد.

یزید گفت: اگر بدانی که من کیستم بیشتر مرا احترام می‌کنی! آن اعرابی گفت: ای برادر تو کیستی؟ گفت: من امیرالمومنین یزید پسر معاویه هستم. اعرابی گفت: سوگند به خدا، تو قاتل حسین بن علی (علیه السلام) هستی ای دشمن خدا و رسول خدا.

اعرابی خشمگین شد و شمشیر یزید را گرفت تا بر سر یزید بزند، اما شمشیر به سر اسب خورد، اسب در اثر شدت ضربه فرار کرد و یزید از پشت اسب آویزان شد. اسب سرعت می‌گرفت و یزید را بر زمین می‌کشید، آنقدر او را بر زمین کشید که او قطعه قطعه شد. اصحاب یزید در پی او آمدند، اثری از او نیافتند، تا این که به اسب او رسیدند فقط ساق پای یزید روی رکاب آویزان بود.

روایت تاریخی دیگر

همچنین در برخی منابع این ماجرا چنین نقل شده است: او در سال 64 هجری قمری، روزی با ده هزار نفر از سواره نظام لشکر خود به قصد شکار، از دمشق بیرون آمد، و خود سوار بر اسب بود، او و لشگرش به اندازه دو روز از دمشق دور شدند، در آنجا (در بیابان) آهوی زیبایی نظارو را جلب کرد، یزید که می خواست غرور و چابکی خود را نشان دهد به همراهان گفت: هیچ کس با من نیاید، و من تنها می خواهم به دنبال این آهو بروم و آن را صید کنم.

او تنها سوار بر اسب به دنبال آهو حرکت کرد، آهو پا به فرار گذاشت، و همچنان در حال فرار بود، و یزید به دنبال او حرکت می کرد، تا به بیابان هولناک و وحشتناکی رسید، و همچنان از این دره به آن دره، به دنبال آهو می رفت. در وسط آن بیابان وحشت زار، آهو از نظرش ناپدید و حیوان را گم کرد، از طرفی به شدت تشنه بود و در هرچه تلاش کرد به آب دست نیافت، او همچنان در جستجوی آب بود، ناگاه مردی را دید که ظرفی آب در دست دارد، به او التماس کرد که اندکی آب به من بده اگر تو مرا بشناسی، به من احترام شایانی خواهی کرد.

او گفت تو کیستی؟

یزید گفت: من خلیفه مسلمانان یزید بن معاویه هستم.

آن مرد گفت: تو همان قاتل حسین بن علی (علیه السلام) هستی، ای دشمن خدا!!

سپس به یزید حمله کرد، اسب آن چنان یکه خورد و رمید که یزید از ناحیه پشت اسب به طرف زمین واژگون شد و یک پایش در رکاب اسب گیر کرد، و اسب از شدت وحشت فرار کرده و در بیابان پر وحشت روی سنگ ها و خارها و پستی و بلندی ها همچنان فرار می کرد، در این میان سر و پیکر نحس یزید آن چنان متلاشی شد که به صورت جویده در آمد. و این گونه در حال تشنگی به جهنم واصل شد.

یزید ده نفر ندیم خصوصی داشت که هرگز از او جدا نمی شدند، آنها برای پیدا کردن یزید سر به بیابان گذاشتند و به جستجو پرداختند، تا اینکه اسب او را در بیابان یافتند، و دیدند یک ران قطع شده یزید در رکاب اسب آویزان باقی مانده است. خبر کشته شدن یزید را به لشکر دادند، صدای ضجه و گریه طرفداران یزید بلند شد، آنگاه با همان حال به دمشق مراجعه کردند.

طبق روایت دیگر، آن مرد که یزید را دنبال کرد، به او گفت: سوگند به خدا تو را می کشم، چنان که تو حسین (علیه السلام) را کشتی، با شمشیر به دنبال یزید حرکت کرد، یزید از ترس، با اسب خود فرار نمود، اسب از برق شمشیر آن مرد وحشت زده شد و رمید، به طوری که یزید از پشت آن واژگون شده و زیر دست و پای اسب تکه تکه گردید.

نقل شیخ صدوق

از شیخ صدوق درباره چگونگی مرگ یزید بن معاویه آمده که : یزید شب با حال مستی خوابید و صبح او را مرده یافتند، در حالیکه بدن او تغییر کرده مثل آنکه قیر مالیده شده باشد. بدن نحسش را در باب الصغیر دمشق دفن کردند.

در «الکامل فی التاریخ» درباره علت مرگ وی آمده است: سبب مرگ یزید، اصابت پاره سنگی از منجنیق به یک طرف صورت او بود، که همین امر باعث شد مدّتی مریض شود، بعد مرد.

البته برخی گفته اند که وی به وسیله «سلمی» دختر «حجر بن عدی کندی» و با همکاری «عبدالرحمان» برادرزاده حجر، مسموم شده و به مجازات رسیده است.

یزید بن معاویه در مجموع سه سال و نه ماه به عنوان خلافت بر مردم سلطنت کرد و در 38 سالگی در سال 64هجری قمری مرد.